

نقش عرف در تعیین قلمرو مصادیق تسبیب

از منظر فقه

وحید مهدوی راد*

چکیده

«تسبیب» یکی از اقسام اتلاف به شمار می‌رود. در تسبیب، مسبب بر خلاف مباشرت، با واسطه موجبات تحقق خسارت یا جنایت را فراهم می‌آورد. تعاریفی که از تسبیب در فقه و حقوق ارائه شده است ریشه‌ای در فقه دارد که بر اساس روایات وارد شده تنظیم گردیده است. برخی بر این باورند که عرف هم در مینا و هم در تشخیص مصادیق تسبیب نقش ویژه و تعیین‌کننده‌ای داشته و روایات نیز از چنین عرفی حکایت دارد. در حالی که عرف نه تنها دلیلی برای قاعده تسبیب نبوده، بلکه با صرف صحت استناد تسبیب توسط عرف نیز نمی‌توان رأساً مصادیق آن را تعیین نمود. در این نوشتار پس از تعیین قلمرو عرف و تحلیل نقش آن در این قاعده، به روش تحلیلی نقش عرف در این قاعده مشخص خواهد گردید.

کلیدواژه‌ها: عرف، فقه، اسناد، تسبیب، سبب، مصادیق.

مقدمه

تشخیص مباشر و سبب را صدق عنوان تسبیب یا استناد اتلاف می‌داند.^(۳)

لازم به ذکر است که درباره این مسئله، به طور مبسوط سخنی به میان نیامده و منابع فقهی نظیر *جواهرالکلام*، *تحریرالوسیله*، *القواعدالفقهیه* و کتب حقوقی از قبیل *تسبیب در قوانین کیفری* به طور گذرا، از بیان آن گذشته‌اند.

سؤالاتی که در اینجا مطرح می‌شود از قرار زیر است:

۱. از منظر فقه، عرف تا چه اندازه می‌تواند قلمرو مصادیق تسبیب را تعیین نماید؟
 ۲. مراد از عرف چیست؟
 ۳. تحت چه شرایطی عرف حجت می‌باشد؟
 ۴. موارد استعمال عرف چه جاهایی است؟
 ۵. مراد از اتلاف به تسبیب چیست؟
 ۶. عرف در مدارک تسبیب چه نقشی دارد؟
 ۷. عرف در احصای مصادیق چه نقشی دارد؟
- فرض بر آن است که عرف نمی‌تواند به عنوان مبنایی جهت تعیین مصادیق تسبیب مطرح باشد، بلکه تنها به عنوان ابزاری برای احصای مصادیق تسبیب با توجه به ضوابط موجود در فقه و قانون مورد استفاده قرار می‌گیرد. برای تبیین این مسئله، لازم است در قالب دو مبحث، ابتدا تعریفی از عرف و سبب ارائه شود و در نهایت، نقش عرف در تعیین قلمرو مصادیق تسبیب بررسی گردد.

عرف و تسبیب

الف. عرف

تعریف عرف: عرف در لغت به معنای معرفت و شناسایی و نیز به معنای چیزی است که در ذهن شناخته شده و مأنوس و مقبول خردمندان است.^(۴) در اصطلاح نیز

یکی از اقسام اتلاف، «تسبیب» است. فقها هر یک به لحاظ اقتضاعات موجود، به بحث و بررسی آن پرداخته‌اند. چنان‌که در بحث از غصب، قصاص و دیات، طبق متن شرایع و برخی متون دیگر، همراه با شروع آنها به این مسئله پرداخته شده است.^(۱) برخی نیز با نگارش کتبی مختص به قواعد فقه، به بررسی آن پرداخته‌اند.^(۲)

همچنین بخش قابل توجهی از مواد قانونی، به اتلاف به تسبیب اختصاص داده شده است. مواد ۳۱۶، ۳۱۸ و ۳۴۰ الی ۳۶۶ قانون مجازات اسلامی و نیز مباحث مربوط به تسبیب در قانون مدنی، موضوع مواد ۳۳۱ الی ۳۳۵، از اهم این مباحث می‌باشند.

با توجه به اهمیت و کارآمدی این مسئله در امور قضایی، قوانین ما نتوانسته تعریف دقیقی از «سبب» ارائه دهد و همین امر موجب شده تا برخی حقوق‌دانان از سویی و قضات از سویی دیگر، در تشخیص ملاک و معیار و بالتبع، تشخیص مصادیق تسبیب دچار مشکل شوند. نتیجه آنکه در اسباب نوظهوری که فقه به بحث و بررسی آنها پرداخته، به عرف مراجعه می‌نمایند؛ تا جایی که رفته رفته عرف به عنوان مبنایی برای تعیین مصادیق این مسئله مورد توجه قرار گرفت.

لاجرم دستاوردهای عرف در احصای مصادیق، تحت زمره سبب اصطلاحی قرار گرفته و تمام آثار سبب اصطلاحی، از جمله آثار اجتماع سبب و مباشر و تعارض اسباب و میزان مسئولیت آنها نیز مترتب گردید. گرچه در برخی موارد نتایج چنین احصایی با واقعیت مطابقت می‌نماید، ولی در برخی موارد امر بعکس خواهد بود.

به طور کلی، دو عامل می‌تواند موجب نگرشی مبنایی نسبت به عرف شود: ۱. نامفهومی و عدم جامعیت برخی تعاریف وارده در باب تسبیب؛ ۲. برخی عبارات که معیار

طبق شرط دوم، در صورتی که عرف عملی را در یک زمان مجاز بداند، ولی چنین عرفی به زمان معصوم متصل نباشد، نمی‌توان بدان عمل نمود؛ زیرا عرف باید به زمان معصوم متصل بوده، در منظر معصوم عنه مورد مشاهده قرار گیرد و معصوم نیز نسبت به چنین عرفی نهی ننموده باشد. در این صورت، می‌توان به چنین عرفی در نسل‌های آینده تمسک نمود. بنابراین، جواز عقد تأمین اجتماعی و یا سرقفلی را که در جامعه امروزی عرف شده است، نمی‌توان با عرف ثابت نمود؛ زیرا چنین عقدی از عقود مستحدثه بوده و قدمت آن به زمان معصوم نمی‌رسد. بنابراین، باید جواز چنین عقودی را با ادله دیگر به اثبات رساند.^(۹)

موارد رجوع به عرف: در دو مقام، عرف دارای کاربرد می‌باشد:

۱. رجوع برای تبیین مفاهیم؛^(۱۰)

۲. رجوع برای تشخیص مصادیق.

صورت اول، خود دارای چند قسم است:

الف. اگر عنوانی را در اختیار داشته باشیم و برای تشخیص مدخلیت یا مانعیت چیزی در تحت این عنوان، شک نماییم، در این صورت، به عرف مراجعه می‌نماییم. برای مثال، شک داریم در عقد بیع شرعی، آیا فلان عمل مدخلیت دارد یا نه؛ در این صورت، به عرف مراجعه می‌نماییم. استدلالی که بر این مدعی آورده می‌شود این است که صحیح نیست چیزی در صدق عنوانی مدخلیت داشته باشد و شارع در بیان آن اهمال نموده باشد.^(۱۱)

ب. زمانی که مفهومی دارای اجمال باشد و برای رفع آن چاره‌ای جز مراجعه به عرف نداشته باشیم؛ مانند مفهوم غبن و عیب.^(۱۲)

ج. در صورتی که در حدّ و محدوده موضوعی مانند غنا اجمال باشد. در این صورت، به عرف مراجعه نموده و حکم غنا را بر هر موسیقی‌ای که عنوان غنا بر آن صادق

برای عرف تعاریف گوناگونی ارائه شده است؛ از جمله:

۱. روش مستمر قومی است در گفتار یا رفتار. و آن را عادت و تعامل نیز نامند.^(۵)

۲. فهم یا بنا یا داوری مستمر و ارادی مردم که صورت قانون مجعول و مشروع نزد آنها به خود نگرفته باشد.^(۶)

۳. جریان مستمر یک رفتار یا سلوک ویژه همگانی در میان افراد جامعه بر انجام یا ترک فعل، خواه گفتار باشد یا کردار.^(۷)

۴. هر چیزی که مردم به آن عادت دارند و بر آن روش عمل می‌نمایند؛ فرقی نمی‌کند مورد عادت، فعلی باشد که پیشان شیوع یافته یا سخنی که مردم بر آن سخن شناخت دارند.^(۸)

گرچه ظاهر این تعاریف بایکدیگر متفاوت است، ولی از آن‌رو که تمامی آنها آینه‌ای از حقیقت خارجی عرف است، نیازمند نقد و بررسی نیست.

شرایط حجّیت عرف: برای اینکه عرف شرعاً حجت باشد و بتوان توسط آن در مسائل شرعی استنباط نمود، لزوماً باید دو شرط را دارا باشد:

۱. با نص شرعی معارضه نداشته باشد.

۲. متصل به زمان معصوم باشد.

طبق شرط اول، در صورتی که موضوعی در جامعه عرف باشد، ولی شرع با آن مخالفت نموده باشد، این عرف حجت نخواهد بود. برای مثال، اگر به عنوان عرف محل، مراسم عروسی در شهری به صورت مختلط، همراه با شرب مسکرات انجام پذیرد، نمی‌توان از چنین عرفی حکم جواز این اعمال را استخراج نمود؛ زیرا دلیل معتبر شرعی بر حرمت چنین افعالی وجود دارد.

در مقابل، اگر عملی طبق عرف، مجاز بوده و دلیلی بر منع چنین عملی وارد نشده باشد، چنین عملی مجاز بوده و می‌توان به عرف برای جواز آن استناد نمود. چنان‌که بیع معاطاتی از این قبیل می‌باشد.

است جاری می‌نماییم.

للعلة لكنه يشبه الشرط من جهة أنه لا يولد الموت بنفسه بل يولد المولد له و لو بوسائط و قد يتخلف الموت عنه و لا يتخلف عن العلة؛^(۱۷) سبب چیزی است که نوعی تأثیر - به نحو جزء العله - در تولید موت دارد، لکن از این جهت که به‌نفسه تولید موت نمی‌کند، به شرط شباهت دارد؛ زیرا سبب - هرچند با واسطه‌هایی - فقط علت موت را تولید می‌نماید. همچنین سبب به نحوی است که گاهی با وجود آن موت محقق نمی‌شود - و گاهی محقق می‌شود - ولی با تحقق علت، حتماً موت تحقق می‌یابد. اتلاف به وسیله چنین سببی تسبیب می‌باشد.

با توجه به عبارت «أثر ما» و «كما للعلة»، علیت سبب در تحقق علت تلف بیان می‌شود. همچنین طبق عبارت «أثر ما»، سبب شیئی فرض شده که در ایجاد موت، نقش علت ناقصه را دارد و برای تحقق علت تامه تلف، به سایر علل نیاز است. عبارت ایشان که می‌فرمایند: «أثر ما» و «لا يولد الموت بنفسه بل يولد المولد له و لو بوسائط و قد يتخلف الموت عنه» نیز مشعر به جزء العله بودن سبب است؛ یعنی سبب علیت ناقصه و جزء العله در تحقق علت مولد تلف دارد و با تحقق آن لزوماً تلف حاصل نمی‌شود. همچنین نقش علی سبب در تولید علت، شرط را خارج می‌نماید.

با این بیان که سبب جزء العله در تحقق فعل است، با تحقق آن لزوماً علت تامه محقق نمی‌شود، بلکه تحقق آن مشروط و منوط به تحقق سایر اجزا و علل ناقصه دیگر می‌باشد.

در صورتی که وضع سبب با لحاظ سایر شرایط و اوضاع و احوال موجود، به عنوان علت تامه تلف، تحقق یابد، از بحث تسبیب خارج می‌شود و تحت مصادیق مباشرت قرار خواهد گرفت. در حالی که باید ماهیت سبب به گونه‌ای باشد که در صورت تحقق آن، تحقق

طبق صورت دوم، گاهی شرع، عناوینی را جعل و موضوع احکام قرار می‌دهد، ولی به نحوی در تشخیص مصادیق این عنوان اجمال رخ داده و تردید می‌شود؛ آیا این شیء مصداق چنین عنوانی هست یا خیر؟ در این صورت، به عرف رجوع و مصادیق عنوان را مشخص می‌نماییم. برای مثال، برای تشخیص مصادیق وطن، معدن، حرز در سرقت و مواردی از این قبیل، به عرف مراجعه می‌شود.^(۱۳)

ب. تسبیب

«سبب» در لغت به معنای ریسمانی است که با آن از درخت خرما بالا می‌روند. همچنین به هر چیزی که با آن به چیز دیگری متوسل می‌شوند، سبب گفته می‌شود.^(۱۴) برخی نیز سبب را به معنای علت فرض نموده‌اند.^(۱۵) در مباحث فقهی، سبب در مصادیق متعددی به کار رفته است. آلت بودن، علت تامه بودن و سبب اصطلاحی مذکور در این بحث، از جمله موارد استعمال این واژه است. طبق معنای اول، مباشر با استفاده از وسیله‌ای موجب تلف می‌شود. روشن است که نقش وسیله در چنین عملی نقش پررنگی است، ولی از آن‌رو که ترتب نتیجه بر چنین فعلی حتمی است، نقش فاعل، مباشرت خواهد بود نه مسبب.^(۱۶) در برخی موارد، سبب به معنای علت تامه می‌باشد؛ بدین معنا که وقتی گفته می‌شود: فلان شخص یا شیء سبب مرگ دیگری شد؛ یعنی علت تامه مرگ دیگری را ایجاد نمود.

در متون فقهی برای سبب اصطلاحی و اتلاف به وسیله آن، تعاریفی ذکر شده است، ولی برای جلوگیری از اطاله کلام، تنها به کامل‌ترین این تعاریف اشاره می‌شود: **تعریف سبب:** «ان السبب ما له أثر ما فی تولید للموت كما

نتیجه مجرمانه، یکی از اجزای عنصر مادی جرم می‌باشد، به گونه‌ای که اگر رفتار فیزیکی، سبب حصول نتیجه نشود موجب مسئولیت نخواهد بود.^(۲۰) در بیانی دیگر، آمده است: هر گاه ثابت شود که میان تقصیر فاعل و صدمه یا زبانی که به دیگری رسیده هیچ‌گونه رابطه ضروری وجود نداشته است، مرتکب مقصر محسوب نمی‌شود.^(۲۱) در حقوق سایر کشورها نیز لزوم وجود چنین رابطه‌ای به اثبات رسیده و کتب مفصلی در این رابطه تدوین شده است.^(۲۲)

۳. سومین مورد استعمال سبب، معنای اصطلاحی آن در فقه است. قانونگذار در ماده ۳۱۸ ق.م.ا به تعریف تسبیب پرداخته و بیان می‌دارد: «تسبیب در جنایت آن است که انسان سبب تلف شدن یا جنایت علیه دیگری را فراهم کند و خود مستقیماً مرتکب جنایت نشود، به طوری که اگر نبود جنایت حاصل نمی‌شود؛ مانند آنکه چاهی بکند و کسی در آن بیفتد و آسیب ببیند.» ماده ۳۳۱ ق.م. نیز بیان می‌دارد: «هرکس سبب تلف مالی بشود باید مثل یا قیمت آن را بدهد و اگر سبب نقص یا عیب آن شده باشد باید از عهده نقص قیمت آن برآید.»

مبحث اصلی این نوشتار حول محور مورد سوم از موارد استعمال سبب، یعنی معنای اصطلاحی سبب - در مقابل مباشر - می‌باشد. منشأ اختلاف در این مورد، از ابهام تعریف سبب در مواد ۳۱۸ ق.م.ا و ۳۳۱ ق.م. سرچشمه می‌گیرد؛ چراکه در این مواد تعریفی جامع و مانع از سبب و تسبیب به نحوی که مبین تمام مصادیق آن باشد، ارائه نشده است و این‌گونه به ذهن تبادر می‌نماید که مراد از سبب، علت تلف می‌باشد و اقدام به ایجاد چنین علتی، تسبیب خواهد بود. حال اینکه مراد از سبب، سببیت در وقوع نتیجه به نحو علیت تامه است یا ناقصه، و همچنین با واسطه یا بی‌واسطه، تعریف از بیان آن ساکت است و اگر نبود ادله‌ای که به نحو انحصاری به مسئولیت مباشر

نتیجه ممکن‌الحصول باشد. همچنین است اگر سبب جزء اخیر علت تامه باشد. در تمام این موارد، سبب از ماهیت سببیت خویش خارج شده و داخل در ماهیت مباشرت می‌شود. از همین روست که در این باره گفته شده: «لکنه لم یکن علة تامه و لا جزءً اخیراً من العلة التامة.»^(۱۸) برای مثال، کسی در تعمیر اجاق گاز اهمال نماید و این امر موجب نشت گاز شود. پس از آنکه مکان مملو از گاز شد، شخص دیگر با علم به نشت گاز، چراق یا کبریت را روشن نموده، سبب انفجار شود. در این فرض، کسی که سبب اخیر را ایجاد می‌نماید - یعنی کسی که چراغ یا کبریت روشن می‌کند - به نحوی از سبب استفاده نموده که با آن علت تامه را محقق ساخته است. تحقق علت تامه نیز به مثابه مباشرت است، کما اینکه برخی بدین مسئله تصریح نموده‌اند.^(۱۹)

در قوانین موضوعه نیز واژه سبب در چند مورد به کار رفته که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. اولین مورد، استعمال سبب به معنای ایجاد علت است. چنان‌که در مواد ۳۲۷ و ۳۲۸ ق.م.ا ایجاد سبب به معنای ایجاد علت می‌باشد.

۲. دومین مورد از موارد استعمال سبب، رابطه سببیت بین رکن مادی جرم و نتیجه عمل می‌باشد. به عبارتی دیگر، باید بین عمل ارتكابی و نتیجه محقق شده، رابطه سببیت و علیت وجود داشته و نتیجه حاصله منتسب به اقدام فیزیکی باشد. بند ۳ ماده ۵۹ ق.م.ا که بیان می‌دارد: «حوادث ناشی از عملیات ورزشی مشروط بر اینکه سبب آن حوادث نقض مقررات مربوط به آن ورزش نباشد...»، مشعر بر لزوم وجود رابطه سببی بین نقض مقررات و حادثه است. برخی از حقوق‌دانان نیز وجود چنین رابطه‌ای را لازمه تحقق جرم - جرایم مقید به نتیجه - دانسته و ابراز داشته‌اند: رابطه سببیت میان رفتار فیزیکی و

عَلَيْكُمْ ﴿ (بقره: ۱۹۴)، ﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عَاقَبْتُمْ﴾ (نحل: ۱۲۶) و ﴿وَجَزَاء سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلَهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾ (شوری: ۴۰) این آیات در مقام بیان حکم کلی است. به عبارت دیگر، آیات حکم را بیان می‌نمایند، ولی تطبیق آن بر مصادیق تابع صدق عنوان آن حکم بر مصادیق می‌باشد. اینجاست که برخی عرف را برای صدق استناد به میان می‌آورند و بیان می‌دارند: این عمل از مصادیق این احکام بوده و باید حکم را بر آنها جاری ساخت. برای مثال، در آیه ۱۹۴ سوره «بقره»، ترتب حکم منوط به صدق «اعتدا» می‌باشد. در صورتی که اعتدا محقق شود، می‌توان حکم ﴿فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ﴾ را جاری نمود. نقش عرف در این صورت، بدین نحو است که مصادیق اعتدا را احصا می‌نماید. از آن‌رو که اتلاف به تسبیب هم نوعی اعتدا می‌باشد، عرف تسبیب را نیز از مصادیق آیه برمی‌شمارد.

به نظر، این استدلال تمام نمی‌باشد؛ زیرا آیات وارده در این باب از ابتدا در مقام بیان حکم اتلاف مباشری است نه بیان حکم مطلق مباشرت و تسبیب. به عبارت دیگر، این آیات انصراف به مورد اتلاف مباشرتی دارد؛ زیرا هر جایی که شارع مقدس عنوانی را مطالبه می‌نماید، طلب عنوان، فقط ظهور در تحقق مباشری آن دارد. و از آن‌رو که ضمان سبب بر خلاف اصل است و آیه در مقام بیان حکم آن نیست، باید به اصل برائت مراجعه نمود.

به فرض اینکه اطلاق چنین آیاتی شامل اتلاف به تسبیب می‌گردد، باید در هر موردی که تحقق عنوان خاصی از مکلفی خواسته می‌شود، تسبیب را نیز لحاظ نمود. برای مثال، وقتی خداوند در قرآن به نمونه خاصی از اتلاف در قالب آیه ﴿وَكُنْتُمْ عَلَىٰهَا أَنْفُسَ الْبِائِسِ﴾ (مائده: ۴۵) و ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ

بپردازد، این تعریف شامل مباشرت نیز می‌شود. گرچه مثال حفر چاه و سقوط در آن که در ذیل مائة ۳۱۸ ق.م.ا ذکر شده، به نوعی تفاوت بین سبب اصطلاحی با سبب به معنای علیت را آشکار می‌نماید. (۲۳)

این تعاریف نظیر تعریفی است که صاحب شرایع از سبب ذکر نموده‌اند. ایشان می‌فرماید: تسبیب هر فعلی است که تلف به سبب آن حاصل می‌شود. (۲۴) شهید ثانی به نقد آن پرداخته و می‌نویسد: «این تعریف خالی از دور نیست؛ زیرا ایشان در تعریف تسبیب از سبب استفاده نموده است. گویا ایشان با عبارت «بسیبه»، به واسطه، معیت و همراهی را اراده نموده است. کما اینکه افرادی غیر از محقق نیز، چنین تعبیری را به کار برده‌اند. با این بیان، مراد ایشان از تسبیب شامل مباشرت هم می‌شود؛ زیرا تلف در مباشرت به واسطه و همراهی مباشر حاصل می‌شود.» (۲۵)

قلمرو نقش عرف در اتلاف به تسبیب

نقش عرف در قاعده تسبیب را در دو مقام می‌توان بررسی نمود: مدرک قاعده و تسبیب و تشخیص مصادیق تسبیب.

الف. نقش عرف در مدرک قاعده تسبیب

ابتدا ذکر این مطلب لازم است که حکم به ضمان، بر خلاف قاعده می‌باشد. بنابراین، در مواردی که شک در ضمان می‌باشد، باید به اصالت البرائه تمسک نمود.

عرف و کتاب: یکی از مدارکی که برای ضمان سبب ارائه شده، آیات وارده در باب اتلاف می‌باشد. از آن‌رو که برخی فقها در مباحث فقهی خود مباشرت و تسبیب را از یک باب برشمرده‌اند، (۲۶) آیات را نیز برای همین باب ارائه نموده‌اند. آیاتی که در این باب به آنها استناد می‌شود به قرار زیرند:

﴿فَمَنْ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ

خصوصیتی نباشد، ولی در مکانی که چنین سببی قرار می‌گیرد، قطعاً خصوصیت وجود دارد؛ چراکه امام در روایات وارده، صراحتاً سبب وضع شده در غیر مایملک و طریق مسلمانان را ضامن برشمرده و سایر اسباب را در نظر نگرفته است. قاعده کلی که حضرت در مقام بیان حکم چنین اسبابی ارائه می‌نماید حاکی از آن است که سایر اسبابی که خارج از شمول چنین قاعده‌ای هستند، از دایره ضمان خارج‌اند.^(۳۰)

عرف و بنای عقلا: یکی دیگر از ادله‌ای که برای اثبات ضمان اتلاف مورد بررسی قرار می‌گیرد، بنای عقلاست. در بدو امر، بین عرف و بنای عقلا تفاوتی مشاهده نمی‌شود، در حالی که بین این دو، هم از لحاظ مفهومی و هم از لحاظ مصادیقی تفاوت وجود دارد. برخی این تفاوت را بدین نحو به تصویر کشیده‌اند: «تباین مفهومی این دو را می‌توان در تقید مفهوم عرف به اینکه صورت قانون مشروع نزد صاحبان عادت و عرف نگرفته باشد و رهایی مفهوم بنای عقلا از این تقید، مشاهده نمود؛ چنان‌که توسعی که مفهوم عرف از جهت فهم، بنا و داوری دارد، در بنای عقلا نمی‌توان دید. بنای عقلا در بنا و سلوک منحصر است. عدم وفاق و تباین مفهومی این دو واژه باعث گردیده تا این دو نهاد در تعیین و عینیت‌های خارجی نیز مساوی نباشند.»^(۳۱)

به هر حال، این مدرک مانند آیات، در مقام اثبات ضمان مطلق اتلاف می‌باشد و از آن‌رو که اتلاف شامل تسبیب می‌شود، به طور ضمنی آن را نیز دربر می‌گیرد. در این باره آمده است: «این قاعده - اتلاف - همان‌طور که ذکر شد، قاعده‌ای عقلایی است. پیوسته عقلا و اهل عرف به این قاعده در اموراتشان استناد می‌کنند و کسانی را که بدون حق مال دیگران را تلف می‌کنند، ضامن خسارات می‌دانند. فرقی نمی‌کند، خسارات از چه جنس و نوعی می‌باشد. این

إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِرِوَيْهِ سُلْطَاناً» (اسراء: ۳۳) اشاره می‌نماید، باید گفت که این آیات، هم قتل بالمباشره را شامل می‌شود و هم قتل بالتسبیب را. لازمه این سخن چنین خواهد بود که در قتل بالتسبیب مانند قتل بالمباشره به قصاص مسبب حکم نمود، در حالی که مشهور فقها بر آن هستند که در قتل بالتسبیب به غیر از موارد بخصوص، به دلیل وجود ادله خاص - حکم قصاص وجود ندارد. شیخ طوسی در باب تسبیب در این باره می‌فرماید: «هر جایی که ما اصطلاح ضمان را به کار می‌بریم، معنایش پرداخت دیه از اموال ضامن می‌باشد.»^(۲۷)

با این بیان، نوبت به عرف برای تشخیص استناد یا عدم استناد نخواهد رسید تا نسبت به آن مناقشه نماییم. عرف و سنت: روایات فراوانی در ابواب مختلف روایی وجود دارد که دال بر ضمان اتلاف به تسبیب می‌باشد.^(۲۸) ولی ذکر این نکته لازم است که در هیچ‌یک از این روایات عنوان سبب و تسبیب به کار نرفته است،^(۲۹) بلکه از مصادیق ذکر شده در روایات، عنوانی اخذ شده تا بتواند آیینی‌ای برای همان مصادیق باشد. تسری حکم چنین عنوانی بر سایر مصادیق، از اعتبار خارج است؛ زیرا حکم استقرای جزئی به کلی نتیجه‌ای جز ظن و گمان به دنبال ندارد: «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً.» (یونس: ۳۶)

ممکن است برای رفع چنین اشکالی بیان شود: ما از روایات وارده در این باب تفتیح مناظ و رفع خصوصیت نموده و حکم را به سایر مواردی که به نظر تسبیب هستند تسری می‌دهیم.

در جواب از این اشکال باید گفت: تسری در این مقام مردود می‌باشد؛ زیرا گرچه ممکن است در مصادیقی که امام - در قالب حفر و مواردی از این قبیل - ذکر نموده

همچنین با مراجعه به روایات وارده و نحوه سؤالاتی که از امام می‌شود، روشن می‌گردد که شک و شبهه در اصل ضمان تسبیب می‌باشد نه مصادیق آن.

آری، اگر به دلیل شرعی، تسبیب نیز نوعی اتلاف تلقی شود، عرف در صورت اجمال در احصای مصادیق تسبیب - همان‌گونه که در بحث از عرف گذشت - می‌تواند در تشخیص مصادیق یاری نماید، مشروط به آنکه شرع مقدس به غیر از بیان عنوان، حدود و دایره تسبیب را مشخص ننموده و احصای آن را بر عهده عرف نهاده باشد، که در این مورد نیز فرض بر خلاف آن است. عرف: یکی از فقهای معاصر در این باره می‌فرماید: «تسبیب از امور تعبدی شرعی نیست تا جهت فهم معنایش به شرع مراجعه شود. از موضوعات مستنبطه هم نمی‌باشد تا فقها در اختلاف نظرها به ارائه نظریه بپردازند، بلکه تسبیب از موضوعات عرفیه است و برای تشخیصش باید به عرف مراجعه شود. در صورتی که عرف حکم به تسبیب نماید، آثار آن را نیز مترتب می‌نماید و در صورتی که حکم به عدم تسبیب نماید، ضمانی نخواهد بود. در صورتی هم که شبهه حکمی یا موضوعی در صدق این عنوان محقق شد، به اصول عملیه مراجعه خواهد شد. به هر حال، نزاع در این باب، صغروی می‌باشد.»^(۳۴)

این نظر نیز مورد قبول نمی‌باشد؛ زیرا مراد از عرف در بیان ایشان دو صورت دارد: صورت اول آنکه عرف به عنوان مبنایی مستقل در مقابل سایر مبانی است. در این صورت، نمی‌توان به چنین عرفی عمل نمود؛ زیرا درباره تسبیب روایات فراوانی وجود دارد و در شرایط عمل به عرف، گذشت که با بودن روایات، جایی برای عرف باقی نخواهد ماند. علما نیز بر اساس این روایات، تسبیب را مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند. صورت دوم این است که عرف فقط برای تشخیص

قاعده را هیچ کسی انکار نکرده و چه بسا آن را قاعده‌ای مسلم و به عنوان کبرا در استدلالات خویش اخذ نموده‌اند. در نهایت، به جست‌وجوی صغریات و مصادیق این قاعده برخاسته‌اند. به محض اینکه صغریات این قاعده ثابت گردید، بی‌درنگ کبرای قاعده جاری خواهد شد. در این مسئله بین سایر مذاهب فرقی وجود ندارد.»^(۳۲)

طبق نظر مبنا، قاعده اتلاف مورد قبول عقلا و در مورد مباشرت کامل می‌باشد و عرف به محض تحقق ارکان آن، حکم به ضمان می‌نماید. ولی در باب تسبیب تحقق چنین بنایی از سوی عقلا مشکل می‌باشد؛ زیرا ابتدائاً شک در اصل صدق عنوان اتلاف نسبت به تسبیب است. به عبارتی دیگر، اگر ما باشیم و عرف، عرف در چنین مواردی دچار تردید می‌شود که آیا با تسبیب، اتلاف محقق شده یا خیر؟ زیرا با وجود ارتکاز ذهنی که عرف از مباشر در تحقق اتلاف دارد، سبب را از جهتی مشابه با مباشر می‌بیند، از این رو، حکم به ضمان سبب می‌نماید و از جهتی سبب را مشابه نمی‌یابد؛ در نتیجه، حکم به عدم ضمان می‌نماید. مشابهت از آن جهت است که در هر دو قسم خسارتی وارد شده، از این رو، عده‌ای با توجه به وقوع خسارت و عدم امکان چشم‌پوشی از آن حکم به ضمان سبب می‌نمایند. عدم تشابه نیز از آن جهت است که نقش سبب در تحقق خسارت با واسطه می‌باشد، نه مستقیم، و عوامل دیگری هم در تحقق چنین خسارتی مداخلت دارند. شاید از همین جهت است که امام خمینی رحمته‌الله، صدق عنوان اتلاف را از سوی عرف، در تسبیب مورد تردید قرار می‌دهند.^(۳۳)

به هر حال، برخی از عقلا در تسبیب حکم به مسئولیت و عده‌ای حکم به عدم مسئولیت می‌نمایند و این خود حاکی از عدم وجود چنین بنایی در مسئولیت سبب می‌باشد.

تشخیص مصادیق حکم کلی به کار می‌رود، بدون آنکه در حکم اجمال یا ابهامی باشد، تنها نقش تطبیق حکم بر مصادیق را بر عهده خواهد داشت، نه اثبات جواز یا عدم جواز عملی را.

از همین جاست که وقتی گفته می‌شود: عرف در قضیه‌ای، اتلاف به تسبیب را به فلان شخص استناد می‌دهد یا در خسارتی که پدید آمده، عرف فلان عمل را سبب می‌داند، اگر ناظر به تطبیق قواعدی است که فقه و قانون بیان داشته، این سخن صحیح می‌باشد؛ اما اگر نظر عرف - بدون در نظر گرفتن ضابطه تسبیب در فقه و قانون - به عنوان مبنایی برای تشخیص اسباب باشد، قابل پذیرش نخواهد بود.

برخی بیانات علما که تشخیص مصادیق را به عرف حواله می‌دهند نیز ناظر به تطبیق مصادیق تسبیب با قواعد براساس ارتکازات ذهنی اهل عرف می‌باشد.^(۳۶)

با این بیان، مطالبی از این قبیل که بیان می‌دارد: «در مواردی که عمل مستقیماً موجب خسارت نمی‌شود، استناد خسارت حاصله به مسبب آن بدون اینکه تقصیری صورت گرفته باشد محل تردید است؛ زیرا هرچند از لحاظ فلسفی علل و اسباب و شروط همگی در پدید آمدن حادثه نقش دارند، لیکن عرف در قضاوت نهایی خود تنها یک عامل یا عوامل محدودی را در نظر گرفته و فعل را بدان استناد می‌دهد»^(۳۷) ناظر به نقش مبنایی عرف در تعیین مصادیق تسبیب بوده و مردود و غیرقابل توجیه می‌باشد، مگر آنکه نقش عرف تنها تطبیق مصادیق باشد.

در جای دیگر از همین نویسنده آمده است: «حکم صحیح در مثال‌های مربوط به زنی که برای فرار از مورد تجاوز واقع شدن، خود را از پنجره طبقه بالا یا از خودروی در حال حرکت به بیرون پرتاب می‌کند یا فرد گرفتار در یک ساختمان منفجرشده توسط تروریست‌ها

مصادیق می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. طبق این صورت، اولاً، عرف چگونه می‌تواند بدون هیچ ضابطه‌ای مصادیق را احصا نماید؟ ثانیاً، در شرع واژه‌ای تحت عنوان تسبیب وجود ندارد تا مانند لفظ «صعید»، در صورت اجمال در مصادیق آن، با تمسک به عرف، در مقام جست‌وجوی مصادیق آن برآییم، بلکه تنها مصادیق این قاعده به همراه برخی قواعد کلی، در روایات ذکر شده و فقها از مجموع این ادله، عنوان تسبیب را به آن مصادیق اطلاق نموده‌اند. بنابراین، یا باید به همان مصادیق و قواعد کلی اکتفا نمود یا در صورت امکان تنقیح مناط، در تحت ضوابط به احصای مصادیق پردازیم.

مدرک دیگری که برای این قاعده ذکر شده اجماع می‌باشد که به دلیل مدرکی بودن، بدان اشاره‌ای نمی‌شود.

ب. نقش عرف در تشخیص مصادیق تسبیب

روشن شد که عرف در مدرک قاعده هیچ مداخلیتی ندارد، و خود نمی‌تواند معیار و ملاکی در تشخیص مصادیق تسبیب قرار گیرد. اما در اینکه عرف در احصای مصادیق تسبیب نقشی دارد یا خیر، در جواب، می‌توان گفت: از آن رو که در فقه، به حدود و قواعد کلی باب تسبیب اشاره شده، عرف می‌تواند در تطبیق این احکام با مصادیق اقدام نماید؛ همان‌گونه که چنین رویه‌ای نسبت به سایر ابواب فقهی مجرا می‌باشد. فقیه حکم را صادر می‌نماید و عرف به جست‌وجوی مصادیق آن می‌پردازد.^(۳۵) نقش عرف در این مقام، بر خلاف نقش آن در مقام اثبات جواز فعل یا عمل می‌باشد. به عبارتی دیگر، در صورتی که در اصل جواز عملی شک شود، عرف زمان معصوم به مجتهد کمک می‌نماید تا سیره آن زمان را کشف کند و از وجود چنین سیره‌ای، به جواز یا عدم جواز عملی پی برده و حکم مقتضی را صادر نماید. در حالی که عرفی که در

بودن عکس‌العمل فرد مرتکب، بنا به قضاوت عرف می‌دانست و نه زوال اراده و اختیار وی تا باعث محدود شدن بلاجهت مسئولیت ترساننده نشود، یا اینکه مانند ماده ۳۶۳، به طور کلی شرط مسئولیت ترساننده را اقوا بودن سبب از مباشر می‌دانست و در واقع با این کار، بدون پیش‌بینی ضابطه جدیدی، موضوع را به داوری عرف وامی‌گذاشت»^(۳۹)

همچنین در نمونه‌ای دیگر، شخصی که با ارتکاب آخرین جزء علت تامه، به نحوی مقتضی تلف را ایجاد نموده، سبب تلقی شده است، در حالی که چنین موردی از مصادیق مباشرت می‌باشد. چنان‌که طی عبارتی، آمده است: اگر تعمیرکاری در تعمیر ترمز وسیله نقلیه‌ای سهل‌انگاری کرده، خوب تعمیر ننماید و در نتیجه، راننده به علت خرابی ترمز کسی را زیر بگیرد، تعمیرکار سبب و راننده مباشر تلف می‌باشد.^(۴۰) در حالی که تعمیرکار با ارتکاب فعلی، مقتضی آسیب و خسارت را ایجاد نموده و این امر به معنای مباشرت در تلف می‌باشد. نظیر جایی که شخصی در خاموش نمودن آتشی که اقتضای سرایت دارد، اهمال و آتش سرایت نموده و موجب تلف شود. چنین شخصی مباشر در اتلاف می‌باشد نه سبب.

در نمونه‌ای دیگر، قایل بین سبب به معنای علت و سبب به معنای اصطلاحی کلمه، خلط نموده است؛ به نحوی که با توجه به وجود فاصله بین علت و نتیجه، عامل را سبب اصطلاحی فرض نموده و عرف را به عنوان مستند خویش معرفی می‌نماید. وی در مورد شخصی که قفس پرنده‌ای را می‌گشاید و پرنده در حین خروج از قفس موجب سقوط قفس شده و خسارت ایجاد می‌نماید، آن شخص را سبب، و پرنده را مباشر فرض نموده و دلیل سببیت را صدق عرفی چنین عنوانی معرفی می‌نماید.^(۴۱) در حالی که پرنده قدرت تحمل مسئولیت

که برای فرار از آتش گرفتن به بیرون می‌پرد و مجروح شده یا می‌میرد را نیز می‌توان با مراجعه به عرف روشن کرد. در این موارد، عرف مسبب مرگ یا جراحت را شخص متجاوز یا تروریست می‌داند و هیچ‌گاه قربانی را ملامت نمی‌کند که به دست خود موجب هلاکت یا جراحت خود شده است. بدین ترتیب، در پرونده‌ای در محاکم انگلستان، وقتی قربانی برای فرار از پیشروی‌های جنسی مرتکب، که لباس وی را لمس می‌کرد، خود را از خودروی در حال حرکت به بیرون پرتاب کرد، جراحات وارده، به متهم نسبت داده شد.^(۳۸)

همان‌گونه که از این عبارات برمی‌آید، نویسنده با تمسک به عرف در تشخیص سبب، این‌گونه نتیجه می‌گیرد که در فروض مذکور، شخص متجاوز یا افراد تروریست سبب در این جنایت هستند و پس از ارائه شاهد مثال از معمول بودن چنین استنادی در دادگاه‌های انگلستان، بدین نحو به قوانین موضعه ایران مراجعه نموده و بیان می‌دارد: «انعکاسی از آنچه گفتیم را می‌توان در ماده ۳۲۶ ق.م.ا ملاحظه کرد که اشعار می‌دارد: هرگاه کسی دیگری را بترساند و موجب فرار او گردد و آن شخص در حال فرار، خود را از جای بلندی پرتاب کند یا به درون چاهی بیفتد و بمیرد، در صورتی که آن ترساندن موجب زوال اراده و اختیار و مانع تصمیم او گردد، ترساننده ضامن است. انتقاد وارده به مقنن در اینجا، محدود کردن مسئولیت ترساننده به مواردی است که ترساندن موجب زوال اراده و اختیار می‌گردد؛ زیرا چه بسا، همان‌طور که مثال‌های سابق‌الذکر نشان می‌دهد، مرتکب از روی اراده و اختیار و برای فرار از خطر، خود را پرت می‌کند، ولی در عین حال، عرف ترساننده یا تهدیدکننده را ضامن می‌شناسد. بنابراین، بهتر بود که قانونگذار در اینجا شرط مسئولیت ترساننده را معقول

می‌شود. حادثه اول چون منجر به قتل نشده و تنها مستند به عمل راننده اول است، از محل بحث خارج است و اما در حادثه دوم، راننده اول سبب و راننده دوم مباشر است و طبق ۳۶۳ باید تنها مباشر ضامن باشد؛ خصوصاً آنکه از لحاظ رکن روانی، هر دو مساوی و دارای تقصیر بوده‌اند. اما نادیده گرفتن نقش راننده نخست و استناد تمام حادثه به راننده دوم از دیدگاه عرف قابل پذیرش نیست و وجدان قضایی نیز آن را نمی‌پذیرد. از آنجا که راننده دوم (مباشر) از لحاظ رکن روانی عامد نبوده، نمی‌تواند رابطه عامل نخست حادثه (سبب) را با آن قطع نماید و باید حادثه را مستند به هر دو و ضامن را نیز متوجه هر دو بدانیم؛ چیزی که نص صریح قانون با آن همراهی ندارد.» (۴۲)

بر اساس سبب بودن راننده اول و مباشر بودن راننده دوم، در حادثه دوم، طبق ماده ۳۶۳ ق.م.ا ضامن متوجه راننده دوم می‌شود. برخی نیز مانند این نویسندگان، با توجیه غیروجدانی بودن ضامن مباشر، قایل به تساوی هر دو طرف در مسئولیت شده و عملاً ماده ۳۶۳ ق.م.ا را در این قضیه طرد می‌نمایند.

علت این تشکیک آراء، همان اشتباه در تشخیص اسباب می‌باشد که در این مورد بروز نموده است. در حالی که علی‌رغم مباشر بودن راننده دوم، طبق تبصره ۳ ماده ۲۹۵ و ۷۱۴ ق.م.ا، راننده اول نیز مباشر در تلف می‌باشد نه سبب؛ بدین نحو که وی موتورسوار را مباشرتاً در مقابل وسیله‌ای انداخته که مقتضی برخورد با آن را دارد. به عبارت دیگر، وی اقدام به فعلی نموده (پرت نمودن وسط خیابان) که مقتضی ایجاد خسارت با آن فعل وجود دارد. در صورتی که مقتضی خسارت با فعل وجود داشته باشد، اقدام‌کننده مباشر خواهد بود. در تعریف تسبیب، بیان شد که ممکن است یک فعل فی الواقع سبب باشد، ولی اگر مقتضی تلف با آن فعل وجود داشته باشد یا

را نداشته تا بتوان وی را مباشر فرض نمود؛ چراکه پرنده در حکم آلت است و کسی که از این پرنده استفاده نموده، مباشر می‌باشد. چنان‌که در فرض رها نمودن سگ گزنده نیز صاحب سگ، مباشر تلف بوده و سگ هیچ عنوان و مسئولیتی ندارد و صرفاً آلتی در تحقق حادثه می‌باشد.

طبق ماده ۳۲۵ ق.م.ا قانونگذار حیوان درنده را در ردیف سلاح کشنده فرض نموده و بر آن مسئولیتی مترتب نموده است. ایراد دیگر، ناظر به عنوان شخصی است که با عمل خویش سبب ایراد خسارت شده است. اگر چنین عملی صرفاً در زمره علل قرار گیرد، عبارت صحیح خواهد بود، اما اگر مراد از سبب، سبب اصطلاحی باشد، مورد نقد خواهد بود؛ زیرا صرف دوری یک علت از نتیجه موجب تحقق تسبیب نخواهد شد. این عمل طبق ماده ۳۲۵ ق.م.ا مباشرت می‌باشد. همچنین عرف نقشی در اعطای عنوان تسبیب به این عمل ندارد.

در برخی موارد نیز رجوع به عرف در تشخیص مصادیق، موجب اختلاط مباحث اسباب و مباشر با هم شده و در فرض اجتماع، با مشکل تعیین مسئول و بالتبع با شبهه در میزان خسارت طرفین اجتماع، مواجه شده‌اند. چنان‌که در پرونده‌ای، «راننده‌ای که بدون رعایت حق تقدم از خیابان فرعی وارد خیابان اصلی شده است، با موتورسواری برخورد و او را به طرف دیگر خیابان پرتاب می‌کند. موتورسوار که قصد دارد خود را از وسط خیابان به کنار آن برساند، توسط راننده‌ای که سرعت غیرمجاز داشته کشته می‌شود. گزارش اوراق پرونده و نظریه کارشناسی حاکی است که فاصله راننده دوم با موتورسوار به اندازه‌ای بوده است که اگر راننده دارای سرعت مجاز می‌بود می‌توانست خود را کنترل کند و از وقوع تصادف پرهیز نماید. بدین لحاظ، در این پرونده راننده اول در تصادف نخست مباشر، و در تصادف دوم سبب شناخته

۴. سبب چیزی است که نوعی تأثیر - به نحو جزءالعله - در تولید موت یا خسارت دارد، لکن از این جهت که به نفسه تولید موت یا خسارت نمی‌کند، به شرط شباهت دارد؛ زیرا سبب - هرچند با واسطه‌هایی - فقط علت را تولید می‌نماید. همچنین سبب به نحوی است که گاهی با وجود آن، موت یا خسارت محقق نمی‌شود - و گاهی محقق می‌شود - ولی با تحقق علت، حتماً موت یا خسارت تحقق می‌یابد. اتلاف به وسیله چنین سببی تسبیب می‌باشد.

۵. برای قاعده تسبیب، به کتاب، سنت، بنای عقلا و عرف استناد شده است، در حالی که عرف در مدرک این قاعده هیچ نقش مبنایی ندارد. به عبارت دیگر، صرف اینکه عرف عملی را از مصادیق تسبیب بداند، مجوزی برای اجرای قواعد باب تسبیب صادر نمی‌گردد، بلکه نقش عرف تنها در تطبیق عنوان بر مصادیق، بر اساس تعاریف واردشده در فقه و قانون می‌باشد. از این رو، نقش مبنایی عرف در تشخیص مصادیق به بهانه استناد تلف یا استناد سببیت، بدون در نظر گرفتن تعاریف تسبیب صحیح نمی‌باشد.

سبب به عنوان جزء اخیر علت تامه باشد، عامل چنین سببی مباشر خواهد بود. این مورد نظیر جایی است که شخصی اقدام به روشن نمودن آتش در ملک خویش یا غیر می‌نماید، در حالی که مقتضی سرایت و تلف در آن وجود دارد. با تحقق سرایت، حادثه مباشرتی می‌باشد، چنان‌که ماده ۳۵۳ ق.م.ا بدین مورد اشعار دارد؛ ولی اگر مقتضی سرایت را نداشته باشد، عمل سببی خواهد بود، چنان‌که ماده ۳۵۴ ق.م.ا به سببیت این عمل دلالت دارد. با این حال، اگر شخصی عملی را که با توجه به اوضاع و احوال مقتضی تلف را دارد، انجام دهد، عمل وی مباشری بوده و آثار مباشرت را خواهد داشت. عمل راننده نخست نیز از این جمله می‌باشد.

در این صورت، هم مالک وسیله نخست و هم مالک وسیله دوم، مقصر و مباشر در تلف بوده و مجتمعاً موجب تلف موتورسوار شده‌اند. نتیجه آنکه هر دو شریک در حادثه بوده و بر همین اساس، در میزان مسئولیت مساوی خواهند بود. این در حالی است که نویسنده محترم راننده اول را سبب و راننده دوم را مباشر فرض نموده بود.

نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب یادشده، یافته‌های این پژوهش به قرار زیر است:

۱. در فقه و حقوق برای عرف تعاریفی ذکر شده است؛ از جمله اینکه عرف روش مستمر قومی است در گفتار یا کردار.

۲. در صورتی عرف حجت است که دارای دو شرط باشد: با نص شرعی در تعارض نباشد، و متصل به زمان معصوم باشد.

۳. در دو صورت، تبیین مفاهیم و تشخیص مصادیق به عرف می‌شود.

پی نوشت‌ها

- ۱- جعفرین حسن حلّی، شرایع الاسلام، ج ۳، ص ۱۸۷؛ ج ۴، ص ۱۸۱-۱۸۶ و ۲۳۷؛ حسن بن یوسف بن مطهر حلّی، قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۲۱؛ ج ۳، ص ۶۵۱؛ محمد عاملی (شهید اول)، الدروس، ج ۳، ص ۱۰۷؛ جواد بن محمد شقرائی عاملی، مفتاح الکرامه، ص ۶، ۲۰۶؛ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۳۷، ص ۲۶؛ ج ۴۲، ص ۱۰؛ ج ۴۳، ص ۶۳.
- ۲- سید حسن موسوی بجنوردی، القواعد الفقهیه، ج ۲، ص ۲۵؛ محمد فاضل لنکرانی، القواعد الفقهیه، ص ۴۵؛ ناصر مکارم شیرازی، القواعد الفقهیه، ج ۲، ص ۱۹۱؛ مصطفی محقق داماد، قواعد فقه، ج ۱، ص ۱۱۷.
- ۳- محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۱۰.
- ۴- محمد جعفر جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، ص ۴۴۷.
- ۵- همان، ص ۴۴۷-۴۴۸.
- ۶- ابوالقاسم علی دوست، فقه و عرف، ص ۶۱.
- ۷- سید علی جبار گلباغی، درآمدی بر عرف، ص ۳۰.
- ۸- جعفر سبحانی، مصادر الفقه الاسلامی و منابعه، ص ۱۸۳؛ سید محمد تقی حکیم، اصول العامه، ص ۴۰۵.
- ۹- جعفر سبحانی، همان، ص ۱۸۳-۱۸۵.
- ۱۰- رک: ابوالقاسم علی دوست، همان، ص ۲۱۴.
- ۱۱- مرتضی انصاری، مکاسب، ج ۳، ص ۲۰.
- ۱۲- حسین صابری، فقه و مصالح عرفی، ص ۱۰۹.
- ۱۳- جعفر سبحانی، همان، ص ۱۶۷-۱۸۶؛ رک: ابوالقاسم علی دوست، همان، ص ۲۵۲؛ حسین صابری، همان، ص ۱۱۳.
- ۱۴- راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۹۲.
- ۱۵- محمد جعفر جعفری لنگرودی، همان، ص ۳۵۲.
- ۱۶- محمد حسن نجفی، همان، ج ۴۲، ص ۱۳.
- ۱۷- همان، ج ۴۳، ص ۶۳.
- ۱۸- محمد فاضل لنکرانی، همان، ص ۵۱؛ سید حسن موسوی بجنوردی، همان، ج ۲، ص ۳۱.
- ۱۹- احمد بن محمد مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱۳، ص ۳۹۱؛ حسن بن یوسف مطهر حلّی، ارشاد الاذهان، ج ۲، ص ۲۲۲؛ محمد عاملی، همان، ج ۳، ص ۱۰۷.
- ۲۰- عباس زراعت، حقوق جزای عمومی، ج ۱، ص ۱۵۴.
- ۲۱- محمد علی اردبیلی، حقوق جزای عمومی، ج ۱، ص ۲۵۳.
- ۲۲- رک: اج. ال. هارت و تونی هونوره، سببیت در حقوق، ترجمه حسین آقایی نیا و همکاران؛ واین. آر. لفیو، سببیت و قتل، ترجمه حسین آقایی نیا.
- ۲۳- رک: محمد علی اردبیلی، همان، ص ۲۵۲-۲۵۳.
- ۲۴- جعفرین حسن حلّی، همان، ج ۳، ص ۱۸۶.
- ۲۵- زین الدین عاملی (شهید ثانی)، مسالک الافهام، ج ۱۲، ص ۱۶۳.
- ۲۶- ناصر مکارم شیرازی، همان، ج ۲، ص ۱۹۴.
- ۲۷- محمد بن حسن طوسی، المبسوط، ج ۷، ص ۱۸۷.
- ۲۸- محمد بن حسن حرّ عاملی، وسائل الشیعه، باب‌های ۹، ۸، ۱۴ و ۱۱.
- ۲۹- محمد حسن نجفی، همان، ج ۴۲، ص ۱۰.
- ۳۰- محمد فاضل لنکرانی، همان، ص ۵۴ و ۵۹؛ سید احمد خوانساری، جامع المدارک، ج ۵، ص ۲۰۷.
- ۳۱- ابوالقاسم علی دوست، همان، ص ۱۲۰.
- ۳۲- ناصر مکارم شیرازی، همان، ج ۲، ص ۲۹۲؛ امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۵۸.
- ۳۳- امام خمینی، همان، ج ۲، ص ۴۶۴.
- ۳۴- عبدالاعلی سبزواری، مهذب الاحکام، ج ۲۱، ص ۳۵۳-۳۵۴.
- ۳۵- همان، ج ۲۰، ص ۱۵۱.
- ۳۶- محمد حسن نجفی، همان، ج ۴۲، ص ۱۰.
- ۳۷- جلال الدین قیاسی، تسبیب در قوانین کیفری، ص ۱۰۶.
- ۳۸- حسین میر محمد صادقی، جرایم علیه اشخاص، ص ۵۱.
- ۳۹- همان، ص ۵۷.
- ۴۰- جلال الدین قیاسی، تسبیب در قوانین کیفری، ص ۹۹.
- ۴۱- عبدالاعلی سبزواری، همان، ج ۲۱، ص ۳۵۹.
- ۴۲- جلال الدین قیاسی، «تساوی سبب و مباشر در حالت تقصیر طرفین»، فقه و حقوق، ش ۱۲، ص ۸۸-۸۹.

منابع

- اردبیلی، محمد علی، حقوق جزای عمومی، تهران، میزان، ۱۳۸۵.
- انصاری، مرتضی، کتاب مکاسب، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۴ق.
- جبار گلباغی، سید علی، درآمدی بر عرف، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، تهران، گنج و دانش، ۱۳۶۷.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، قم، ذوی القربی، ۱۳۸۷ش.
- حکیم، سید محمد تقی، اصول العامه، قم، مجمع‌العالمی لاهل‌البيت، ۱۴۱۸ق.
- حلّی، جعفرین حسن، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام،

- قم، اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
- حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، ارشاد الازهان الی احکام الایمان، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ق.
- قواعدا الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
- خوانساری، سیداحمد، جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، قم، اسماعیلیان، ۱۴۰۵ق.
- راغب اصفهانی، حسین، المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دارالعلم، ۱۴۱۲ق.
- زراعت، عباس، حقوق جزای عمومی، تهران، ققنوس، ۱۳۸۵.
- سبحانی، جعفر، مصادر الفقه الاسلامی و منابعه، بیروت، دارالأضواء، ۱۴۱۹ق.
- سبزواری، عبدالاعلی، مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام، قم، دفتر آیت الله سبزواری، ۱۴۱۳ق.
- شقرائی عاملی، جوادبن محمد، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد الاحکام، بی جا، بی نا، بی تا.
- صابری، حسین، فقه و مصالح عرفی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۴.
- طوسی، محمدبن حسن، المبسوط فی فقه الامامیه، تهران، المكتبة المرتضویه، ۱۳۸۷ق.
- عاملی، زین الدین (شهید ثانی)، مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳ق.
- عاملی، محمد (شهید اول)، الدروس الشرعیة فی فقه الامامیه، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
- علیدوست، ابوالقاسم، فقه و عرف، بی جا، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸.
- فاضل لنکرانی، محمد، قواعد الفقهیه، بی جا، بی نا، بی تا.
- قیاسی، جلال الدین، «تساوی سبب و مباشر در حالت تقصیر طرفین»، فقه و حقوق، ش ۱۲، بهار ۱۳۸۶.
- قیاسی، جلال الدین، تسبیب در قوانین کیفری، قم، مدین، ۱۳۷۵.
- لغبی، واین. آر، سببیت و قتل، ترجمه حسین آقایی نیا، تهران، میزان، ۱۳۸۸.
- محقق داماد، مصطفی، قواعد فقه، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۸۲.
- مقدس اردبیلی، احمدبن محمد، مجمع الفائده والبرهان فی شرح ارشاد الازهان، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، قواعد الفقهیه، قم، مدرسه امیرالمؤمنین، ۱۴۱۱ق.
- موسوی بجنوردی، سیدحسن، قواعد الفقهیه، قم، الهادی، ۱۴۱۹ق.
- موسوی خمینی، سیدروح الله، کتاب البیع، بی جا، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، بی تا.
- میر محمدصادقی، حسین، جرایم علیه اشخاص، تهران، میزان، ۱۳۸۸.
- نجفی، محمدحسن، جواهرالکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۰ق.
- هارت، اچ. ال. ای و نی. هونوره، سببیت در حقوق، ترجمه حسین آقایی نیا و همکاران، تهران، میزان، ۱۳۸۹.